جمال شورجه (فیلمساز) | ابوالقاسم طالبی (فیلمساز) | محمد کاسبی (بازیگر) | رسول ملاقلی‌پور (فیلمساز) | شهریار بحرانی (فیلمساز) | داریوش ارجمند (بازیگر) | داود میرباقری (فیلمساز) | مرتضی شعبانی (مستندساز) | پروانه معصومی (بازیگر) | مهدی فقیه (بازیگر) | ابراهیم حاتمی‌کیا (فیلمساز) | فرج‌الله سلحشور (فیلمساز) | هادی محمدیان (پویانما) | مجید مجیدی (فیلمساز) | شهید آوینی (فیلمساز) | نادر طالب‌زاده (کارگردان)

نگاهی به پویانمایی «داوود»

تحریفات مورد علاقه صهیونیست‌ها از کتاب مقدس

فاطمه قاسم‌آبادی

تعدادی از پیامبران بنی اسرائیل در بین صهیونیست‌ها، به عنوان پادشاه و نه پیامبر، شناخته می‌شوند. حضرت داوود(ع) یکی از این پیامبران است.

در بین صهیونیســت‌ها، حضرت داوود تنها به عنوان یک پادشاه فاتح شناخته می‌شود که دوباره عظمت را به قوم بنی اســرائیل برگرداند. البته علاوه بر تفکرات منفی صهیونیست‌ها در مورد پیامبران، در خود کتاب تحریف شــده عهد قدیم، تهمت‌ها و افتراهای بســیاری در مورد این پیامبر الهی وجود دارد ولی با وجود همه اینها، آن قســمتی از زندگی حضرت داوود برای یهودیان مهم است که توانست بر قدرتمندترین دشمن این قوم پیروز شود و نجات‌شان بدهد.

در حال حاضر چند ســالی می‌شود که زندگی حضرت داوود دوباره و به صورت ویژه، مورد توجه هالیوود قرار گرفته اســت و ســاخته‌های متفاوتی در قالب‌های مختلف، در مورد زندگی حضرت داوود و چگونگی به قدرت رسیدنش ساخته شده است.

انیمیشن «داوود» ساخته «برنت داوز»، محصول سال ۲۰۲۵ آمریکا است.

داستان قدیمی فتح و پیروزی

داستان انیمیشن داوود، در مورد زندگی حضرت داوود است که از نوجوانی او شروع می‌شود. زمانی که داوودِ نوجوان، چوپان بود و در کنار برادرانش زندگی معمولی داشت، پیامبر قوم بنی اسرائیل به خانه آن‌ها می‌آید و بشارت می‌دهد که پادشاه بعدی قوم‌شان داوود است.

زمان می‌گذرد و داوود نوجوان وارد جنگ بین قوم کافر با بنی اسرائیل می‌شود و در این درگیری موفق می‌شود «جالوت»، قهرمان غول پیکر کافران را با قلاب سنگ (فلاخن) شکست دهد و بکشد.

بعد از این پیروزی «شــائول» پادشاه بنی اسرائیل از واگذار کردن پادشاهی به داوود سرباز می‌زند و اوضاع کم کم طی چند سال به وضعیت وخیمی می‌رسد تا اینکه در نهایت سپاهیان بنی اســرائیل بار دیگر موفق می‌شوند لشــکر کافران را شکست بدهند و روزگار تازه‌ای را برای خودشان رقم بزنند.

مطابق روز و به دور از مستندات تاریخی

در انیمیشن داوود، مخاطبین می‌بینند که به رسم دیگر آثار هالیوودی از زندگی پیامبران که بنی اســرائیل آن‌ها را تنها پادشــاه می‌نامد، در این زندگی‌نامه هم تحریفات زیادی درباره حضرت داوود وجود دارد.

برای مثال حضرت داوود در بیشتر مستندات صدای بسیار خوبی داشته است ولی هیچ جا و در هیچ سند تاریخی از او به عنوان یک نوازنده و به اصطلاح مطرب که بقیه را سرگرم می‌کند، یاد نشده است! در انیمیشن داوود اما، مخاطبین داوودی را می‌بینند که از زنی چنگ می‌آموزد و خواننده‌ای محبوب و دوست داشتنی است!

از طرف دیگر در این انیمیشن مخاطبین می‌بینند که روابط و شکل ظاهری زنان در اجتماع آن زمان، بســیار راحت و بدون قید و بند اســت که بر اساس تاریخ قوم یهود (که به شدت روی زنان حساس بوده است) یک دروغ بزرگ است.

در انیمیشن داوود، بینندگان به نوعی زندگی بروز شده حضرت داوود را با چاشنی دروغ‌های ریز و درشت، می‌بینند و سازندگان سعی کرده‌اند داستان را مطابق میل نسل جدید بسازند ولو اینکه بخش‌های مهمی از آن واقعی نباشد.

پادشاهی برای قدرت و نجات بنی اسرائیل

در انیمیشن داوود، مخاطبین می‌بینند که طبق عقاید بنی اسرائیل، حضرت داوود تنها به عنوان یک پادشــاه معرفی می‌شود ولی این کاملا با روایات اسلامی در تضاد است، چرا که این پیامبر الهی فقط یک پادشاه نبود و وظیفه رسالت قوم هم بر گردنش بوده است.

واقعیت این است که قوم بنی اسرائیل و به ویژه صهیونیست‌ها که در حال حاضر هالیوود را زیر سلطه خود دارند، طبق کتاب مقدس تحریف شده شان، همیشه دیدی منفی نسبت به پیامبران الهی داشته‌اند و برای مخالفت با آن‌ها نسبت‌های بسیار ناروایی را به این پیامبران الهی داده‌اند.

در مورد حضرت داوود هم وضعیت به همین منوال است، مخصوصا که حضرت داوود و پسرش حضرت سلیمان، به عنوان پیامبرانی شناخته می‌شوند که بسیار در مورد موذی‌گری‌های عده‌ای از این قوم سختگیر بوده‌اند و اجازه قدرت گرفتن تفکرات انحرافی را در زمان زندگی‌شان به آن‌ها ندادند و همین باعث شد تا کینه بدخواهان را علیه خودشان تحریک کنند.

به خاطر همین هم تنها بخش مهم زندگی آن‌ها برای صهیونیست‌ها، بخش قدرت دادن به قوم بنی اسرائیل است و مسائلی مانند اهمیت به شرعیات و دستورات الهی، هیچ اهمیتی برای روایت، از نظر اتاق فکرهای صهیونیستی ندارد.

تکرار مکررات بدون هیچ خلاقیتی

انیمیشــن داوود، در واقع هیچ فرقی با ســاخته‌های قبلی که طی چند سال اخیر در مورد حضرت داوود ساخته شده‌اند، ندارد و بدون هیچ خلاقیت و زاویه دید بهتری، همان روایت قدیمی را تکرار می‌کند، روایت پیروزی قوم بنی اسرائیل بر فلسطینی‌ها.

در این انیمیشن هم مانند سریال خاندان داوود که به تازگی فصل دومش هم ساخته شده است، داستان از زمان نوجوانی حضرت داوود شروع می‌شود و خیلی سریع می‌رود سراغ ماجرای اصلی و شکست جالوت توسط داوود...

با توجه به مهم بودن مســئله آخرالزمان در تفکرات مســیحیان اوانجلیســت و مهم بودن داستان‌های کتاب عهد قدیم برای این فرقه، عجیب نیست که در این چند سال گذشته ساختن فیلم، سریال و انیمیشن در مورد شخصیت‌های موجود در کتاب مقدس، بیشتر از گذشته شده و به نوعی با استقبال مردم هم روبه‌رو شده است.

داســتان زندگی حضرت داوود که به خاطر پیروزی قوم بنی اســرائیل در اوج نا امیدی برای صهیونیســت‌ها بســیار مهم است، در این دو سال به شــکل‌های مختلف بازسازی شده است تا شــاید بتواند دیدگاه منفی مردم دنیا را با روایت‌های کلاسیک گذشته، دوباره نسبت به اسرائیل و یهودیان تغییر دهد.

جالب اســت که این انیمیشن بدون هیچ جذابیت بصری خاصی توانست از طرف منتقدان غربی نمرات بالایی را دریافت کند اما در بخش نظرات مردمی انیمیشن داوود، نمرات متوسط تــا ضعیفی از مردم دریافت کرد و گویی روایــت تکراری از پیروزی قدیمی، برای مردم چندان جذابیتی نداشته و نتوانسته نظر مثبت‌شان را به دست بیاورد.

به بهانه روز ملی سینما

روایت پشت صحنه این سینما ممنوع است!

سعید مستغاثی

«قضیه این فیلمسازی چیه؟ هر کسی با هر کسی رابطه داره. همــه دروغ می‌گن. فکر می‌کنی اینا طبیعیه؟ من فکر می‌کنم دنیای سینمای تو بوی تعفن می‌ده، من از آن متنفرم»

این جملاتی اســت که در فیلم «روز به جای شب» یا «شب آمریکایی» ساخته فرانسوا تروفو در سال ۱۹۷۳، همسر یکی از دست‌اندرکاران تولید فیلمی که داخل فیلم اصلی در حال ساخت است، بعد از آشکار شدن روابط نامشروع دو تن از بازیگران فیلم و روانپریشــی یکی از آنها، بر زبان می‌آورد. او سوپر استاری از آمریکا به نام جولی بیکر است که توسط دکتری به اسم نلسون از زندگی نابهنجار و روانپریشانه قبلی رهایــی یافته و به همین دلیل با وی ازدواج کرده ولی حالا خیانت به او موجب بازگشــت همان روانپریشی سابق شده است. از همین روی او به کارگردان فیلم می‌گوید:

«... می‌خــوام بازیگری را کنار بگذارم، می‌دونم این نوع زندگی فاسده... »

فیلم «شب آمریکایی» اولین و آخرین فیلم ضد سینما در غرب نبود که ساخته شد، در واقع اگرچه روزگاری هالیوود و سینمای غرب حتی در ایتالیا و چینه چیتا، سرزمین رؤیاها و آرزوها به شــمار می‌آمد اما از همان روزها، ســاخت آثار انتقادی علیه این سینما در بخشی از سینمای غرب و حتی هالیوود شکل گرفت.

شاید بتوان از جمله فیلم‌های یاد شده به دو فیلم «زشت و زیبا» و «دو هفته در شهری دیگر» از ساخته‌های وینسنت وینه لی اشاره کرد که به فاصله ۱۰ سال در سال‌های ۱۹۵۲ و ۱۹۶۲ ســاخته شــدند و در آنها ســینما و بی‌رحمی‌ها و تلخ‌کامی‌های همراه آن به تصویر کشــیده شدند. همچنین تهیه کنندگان و سیستم‌های استودیویی که زندگی بازیگران و دیگر دست‌اندرکاران سینما را همچون بردگان عهد باستان به گروگان می‌گرفتند.

هالیوود علیه هالیوود

در فیلم «زشت و زیبا»، هالیوود به گونه‌ای بی‌پرده و به دور از زرق و برق‌های همیشــگی، به صورت مجموعه‌ای از انحطاط و دل‌مردگی نشان داده شد و در فیلم «دو هفته در شــهری دیگر» که به نوعی دنباله آن محسوب گردید، نظام فیلم‌ســازی تجاری هالیوود شدیدا مورد حمله قرار گرفت و تصویری سیاه از ناکامی‌های یک ستاره سابق به نمایش در آمد که همین باعث شد کمپانی سازنده یعنی «مترو گلدوین مه یر» فیلم را سانسور کرده و پایانی بسیار سطحی و ناچسب برایش تعیین نماید.

ایــن دو فیلم را به نوعی می‌توان با دو فیلم دیوید لینچ علیه ســینمای غرب مقایســه نمود؛ آخرین فیلم‌های بلند سینمایی‌اش که در سال ۲۰۰۱ به نام «مالهالند درایو» و در سال ۲۰۰۶ به نام «اینلند امپایر» ساخت. البته دیوید لینچ با رویکرد خاص خود و به ســبک و ســیاق همیشگی‌اش با دنیایی از ضد روایت‌ها و تداخل زمان‌ها و شخصیت‌ها، سینما و هالیوود را به چالش کشید.

در فیلم «اینلنــد امپایر»، نابهنجاری‌هایی که از تحقق آرزوهای ســینمایی در هالیوود اتفاق می‌افتاد، واقعیات تلخ پشــت پرده رنگ و لعاب‌های فریبنده آن، حقایق آن سوی تشویق‌ها و جوایز و شهرت و هنرمندی‌های کاذب و... در کادر دوربین دیوید لینچ قرار گرفت.

یا در فیلــم «مالهالند درایو» و در یکــی از بزنگاه‌های آن، در صحنــه‌ای که تمام کادر را تصویر شــاد و ســرحال همراه رنگ‌های ســرزنده خوانندگانی پر می‌کرد به ســبک موزیکال‌های دهه ۴۰ و ۵۰، در حال خواندن آوازی از کانی اســتیونس برای یک فیلم بودند، با عقب کشیدن دوربین و بازشدن کادر آن، آن خوانندگان در اتاقی شیشه‌ای محبوس و محصور دیده می‌شــدند که اطرافشان را سیاهی و وسایل و ابزار ســنگین فیلمبرداری پر کرده بود. دوربین تا آن حد عقب می‌کشید که کادر تصویر همان آوازه‌خوان‌ها در مقابل کل تصویر، بسیار کوچک به نظر می‌رسید. این نما شاید یکی از تکان دهنده‌ترین تصاویر تاریخ سینما درباره خود سینما باشد که همه قصه‌ها و داستان‌ها، عوامل و حتی واقعیت آن را زیر علامت سؤال برد.

بسیاری دیگر از سینماگران سینمای غرب و هالیوود نیز به ظلم و بی‌عدالتی‌هایی که از سوی سیستم حاکم بر بازیگران و هنرمندان تحمیل می‌شد، پرداختند؛ از بری لوینسون در فیلم «آنچه اتفاق افتاد» تا براین دی پالما در «کوکب سیاه» تــا فیلم «جودی» (رابرت گولد- ۲۰۱۹) که به رنج بی‌پایان جودی گارلند (هنرپیشه معروف دهه ۳۰ و ۴۰) از صاحبان کمپانی مترو گلدوین مه یر می‌پرداخت تا «اســتن و اُلی» ساخته جان اس برد؛ روایتی از سرنوشت غم‌انگیز دو کمدین معروف تاریخ ســینما، استانلی لورل و اولیورهاردی تا فیلم «منک» که در آن دیوید فینچر به تباه شدن فیلمنامه‌نویسی همچون «هرمن جی منکیه ویتس» در هالیوود اشاره داشت و «ترومبــو» که درباره دالتون ترومبو معروف، به قولی یکی از ۱۰ نام بزرگ هالیوود بود و بلایی که به خاطر انگیزاسیون مک کارتیسم بر سرش آوردند و یا فیلم‌های «کافه سوسایتی» (وودی آلن) و «درود برسزار» (برادران کوئن) و ...

در سینمای ایران از این خبرها نیست!

امــا طرفه آنکه در تاریخ ســینمای ایران، کمتر چنین انتقادات و افشاگری‌ها و اعتراضات علیه آن را شاهد بوده‌ایم. گویــی همواره با معبد مقدســی مواجــه بوده‌اند که اجازه نداشــته‌اند علیه‌اش فیلم بسازند! و یا انتقاداتشان به شدت سانسور شده است.

اگرچه یکی از نخستین فیلم‌های تاریخ سینمای ایران یعنی «حاجی آقا آکتور سینما» ساخته آوانس اوگانیانس در ســال ۱۳۱۱، درباره پدیده سینما بود اما در واقع سینما را به طور تمام و کمال مورد ستایش قرار می‌داد که گویا حتی مخالفان متعصب خود (مانند حاجی آقا) را نیز جذب نموده و آنها در مسیر زندگی متجددانه قرار می‌داد.

در سینمای قبل از انقلاب که به طور کلی چندان خبری از سینما و هنر هفتم نبود و در سینمای بعد از انقلاب هم که قاعدتا می‌بایست بنا به وجه فرهنگی انقلاب، برخورد صریح و بی‌تعارفی با پدیده سینما انجام می‌گرفت اما همچنان اتفاق خاصی نیفتاد.

در این ســالها اغلب آثاری که درباره تاریخ ســینمای ایران ساخته شدند مانند «ناصرالدین شاه آکتور سینما» یا «گراند سینما» و.... و همچنین آنها که درباره خود سینما و پشت صحنه‌هایش بر پرده رفتند همچون «سرخپوست‌ها» (غلامحســین لطفی) یــا «مزاحم» (ســیروس الوند) و یا «سینما شهرقصه» (کیوان علیمحمدی) و «کلوزآپ» (عباس کیارستمی) و... همگی در ستایش سینما و عشق به آن بودند و حتی داریوش فرهنگ که «دو فیلم با یک بلیط» را با تقلید از همان فیلم «شب آمریکایی» فرانسوا تروفو ساخت، نتوانست مثل تروفو به نقد ســینما و پشت صحنه‌ها و روابط درون و برون آن پرداخته و در واقع در فیلمش، سینما را موجب حل مشکلات آدم‌هایش و دیگران به تصویر کشید!

شاید بتوان تنها دو فیلم را در سینمای سال‌های پس از انقلاب نام برد که پشت صحنه سینمای ایران را مورد نقد و افشاگری قرار دادند:

«آرزوی بــزرگ» (خســرو شــجاعی- ۱۳۷۳) درباره فیلمنامه‌نویسی با بازی مرحوم امین تارخ که در چنبره تهیه کنندگان بی‌ســواد، می‌خواست خلاقیت به خرج دهد ولی عاقبت قادر به شکستن حصار آنها نشد. البته فیلم یاد شده نتوانست اکران مناسبی بگیرد و تهیه‌کننده‌اش هم از چرخه سینما خارج گردید!

«وقتی همه خوابیم» ساخته بهرام بیضایی در سال ۱۳۸۷ که با حمایت یکی از ارگان‌های حاکمیتی تولید شد و علی‌رغم ضعف فراوان ساختاری در بیست و هفتمین جشنواره فیلم فجر، نامزد دریافت ۶ سیمرغ بلورین گردید که ۳ جایزه‌اش را دریافت کرد از جمله سیمرغ بلورین بهترین تدوین که به خود بیضایی رسید.

حتی بیضایی را سرکوب کردند!

در واقع می‌توان این فیلم را نســخه ایرانی همان فیلم «شب آمریکایی» فرانســوا تروفو دانست، البته با ساختاری بسیار ضعیف که اساسا به گرد پای فیلم تروفو هم نمی‌رسید. فیلمی که در آن برخی روابط فسادآمیز پشت صحنه سینما به تصویر کشیده می‌شد. اما فیلم پس از اولین نمایش خود، به شــدت مورد هجوم برخی اهالی خود سینما قرار گرفت! و بالاخره این بار مشــخص شد که چه کسانی نقد به سینما و پشــت صحنه و افشای روابط فرامتنی آن را برنمی‌تابند و چه کســانی از آن پانتئونی ساخته‌اند تا دکان خود را داشته باشند و از آن نان بخورند.

از همین روی کنفرانــس مطبوعاتی فیلم «وقتی همه خوابیــم» که بعد از نمایش فیلم در جشــنواره فجر برگزار گردید، به جنجال کشــیده شد و همکاران و همپالکی‌های بیضایی او را به شدت مورد تهاجم لفظی قرار داده و به نوشته یکی از نشریات، «سرکوب کردند»!، آن‌گونه که جلسه حتی به مشــاجره‌های رو در رو رسید. پس از جشنواره نیز همان دوستان رسانه‌ای و سینماگر، بیضایی را در نقدها و نوشته‌های خود، مورد هجوم تندترین و شدیدترین انتقادات و اعتراضات و حتی توهین قرار دادند، چرا که در فیلم «وقتی همه خوابیم»، سینمای مورد ادعایشان، خیلی صریح به چالش کشیده شده و سرشار از باندبازی و فساد معرفی می‌شد.

در واقــع بیضایی به خاطر رنجش از همین اعتراضات و انتقادات و توهین‌های همکاران و رسانه‌های حامی، مانند امیر نــادری ایران را ترک کرد و نه به دلیل آنچه که گفته شــد و خود ادعا داشــت یعنی مانع‌تراشی‌های دولت در برابر کار کردنش! که از بســیاری همکاران خود، میدان کار و فعالیت بیشتری داشت.

چرا که نهادهای حاکمیتی و همچنین دولت وقت، نهایت تلاش خود را برای تولید فیلم بیضایی و بالابردنش در جشنواره فیلم فجر و اکرانش در بهترین فصل سینمایی به خرج دادند اما این دوستان و همکاران خود بیضایی بودند که وقتی پای نقد روند تولید در این ســینما و حاشیه و متنش پیش آمد، حتی به قول خودشان استاد بیضایی را نیز در امان نگذاشتند!

در انتهای فیلم «شب آمریکایی» فرانسوا تروفو، شخصیت اول مرد فیلم درون فیلم، به نام الکساندر به دلیل کمبودهای زندگیش، در پی به فرزندخواندگی گرفتن پســر جوانی بود امــا در ایــن راه تصادف و فوت کرد و نتوانســت در آخرین صحنه‌هــای فیلم بازی کند. بازیگــر اصلی زن یعنی همان هنرپیشــه آمریکایی که به دلیل الزامات تولید فیلم، ناگزیر از خیانت به همســرش شده بود، پس از مدتی روانپریشی، برای همیشه از بازیگری کناره‌گیری نمود و نامزد بازیگر مرد دیگر هم با یک بدلکار انگلیسی فرار کرد در حالی که او هم می‌خواست سینما را کنار بگذارد و...

زنگ مجازی- جنگ ترکیبی

دیکتاتوری علیه «به وقت ایران»

عزیزالله محمدی (امتدادجو)

جیغ بنفش و خنده‌های تا بناگوش

روزهای آغازین مهر۱۳۹۸ درســت در روزهایی که هر کس درخصوص موضوع «برجام» نکته نظری منطقی و یا انتقادی ارائه می‌داد یا باید به دَرک می‌رفت و یا محکوم به بدترین برچســب‌های عالم سیاست از طرف حســن روحانی می‌شد و اخم او را شبیه خشم نگهبانــان دوزخ می‌دید! همان موقــع خنده‌های تا بناگوش باز شــده دهان او مقابــل امانوئل مکرون و بوریس جانســون در سازمان ملل طوری توجهات را جلــب و روح جمعی ایرانیان را جریحه‌دار کرد که تا مدت‌ها تبدیل به موضوع تحلیل رفتاری دولت توسط کارشناسان شد.

حســن روحانی که همواره لبخند به سمت غرب و اخم به منتقدین و دلســوزان داخلی داشته و دارد و همواره از درک شــرایط زمــان خود غافل و بعدها طلبکارانــه مدعی تغییر برای مردم اســت؛ در همان زمان، در هر فرصت و نشستی که میکروفونی جلوی او قرار می‌گرفت حق به‌جانب و با واژگان تند و خشن، منتقدان را با هتاکی و فحاشــی و استهزاء، بی‌سواد خطــاب می‌کرد؛ و داعیه‌دار ایــن بود که هیچ کس نباید برجام و اقدامات فردی و جمعی دولت را به ویژه درخصوص برجام نقد کند؛ انگار که برجام -نعوذبالله- آیه‌ای از آیات الهی است و ظریف پیغمبر آن!!

از آن روزهــای زجرآور، الان عــلاوه بر «هیچ» و «جنگــی تمــام عیار» کــه دامن‌مــان را به لطف تســلیم‌طلبان گرفته؛ یک نکته و تقلید شخصیتی، اخلاقی و رفتاری در تمام شئون عرصه سیاسی نیز گویا از آن «اســلاف» برای «اخلاف» امروز باقی مانده که بیان‌کننده شیوه «دیکتاتوری همه‌جانبه» این جماعتِ همیشه در «قیل و قال» به ویژه در حوزه رسانه است.

لباس مردمی برای دیکتاتوری سیاسی و رسانه‌ای

دیکتاتوری، پدیده‌ای است که از کِبر و خودخواهی و خودعاقل‌پنداری خارج می‌شود و غربگرایان ایران، هیچ‌گاه به رغم ادعا و ظواهر روشنفکرمابانه و ژست‌های آزاداندیشی نخواستند نقد منتقدین را بشنوند؛ به ویژه موقع به دست گرفتن دولت!

جهــان هیــچ‌گاه از خودعاقل‌پنــداری و تکبر دیکتاتورهــا خالی نبوده و همــواره در مقابل هر فرد یا گروهی که نشانی از عدالتخواهی و حق‌طلبی را بروز دادند؛ عده‌ای با جلوه‌گــری و یا اغواگری تلاش کردند بــر تن دیکتاتوری لباس تمدن و یا ترقی بپوشــانند و یــا با فرآورده کردن آن با مفاهیمی مثل «جامعه‌آزاد»، «صلح»، «اختیــار» و... خود را اندیشــمند و مُصلح و خیرخواه نشان داده‌اند.

به وقت ایران

از زمــان آغاز جنگ موســوم به چهــل روزه، چند برنامه شاخص در شبکه‌های تلویزیونی داخلی توانستند علاوه بر کنترل روانی جامعه، نسبت به موضوع جنگ، ســطح آگاهی مــردم را نیز افزایش دهنــد و موازی با آگاهی‌بخشــی بر مردم، با ارائه تحلیل‌های استراتژیک و راهبردی به تناسب اقتضائات، مطالبات مردم انقلابی و مبعوث شــده را نیز بخوبی مطرح کنند. از جمله این برنامه‌ها «به وقت ایران» اســت که بی‌وقفه هر شب از شــبکه خبر با حضور مجری ثابت ســید سرباز روح‌الله رضوی و دو کارشناس جوان همیشه حاضر (وحید خضاب و نیما اکبری) به روی آنتن می‌رود.

این برنامه با ایجاد یک ساختار کارشناسی و ساده از منظر پرداختن به موضوع جنگ، علاوه‌بر جلب توجه‌های داخلی، دقت نظر حتی شبکه‌های تلویزیونی فارسی زبان معاند و جریان ســلطه (رسانه‌های اصلی) را نیز با خود همراه ساخته است.

رویکرد این برنامه تحلیلی بر مبنای اطلاعات آشکار و گزارش‌های منتشر شده است که با روش‌های تطبیقی و تحقیقی تحلیل‌های فوق‌العاده دقیق و عموما گزارشی و آینده‌پژوهانه را ارائه می‌دهد.

بنا به ذات فعالیت رســانه‌ای و برنامه‌های گزارشی و تحلیلــی، یکی از ویژگی‌های ایــن برنامه، ضمن نقد موضوعات مختلف، بررســی آثار و ابعاد هر گونه اقدام و فعالیت درخصوص جنگ است که در پی آن به‌طور مثال گاهی روند انجام مذاکرات و شکل اجرای توافق‌نامه اسلام آباد و فرآیند شکل‌گیری آن، مورد نقد قرار می‌گیرد.

در دو هفته گذشته و روزهای منتهی به نیمه شهریور، بدون توجه به علل آغاز جنگ و بازگویی آغازکننده جنگ، با ژست صلح‌طلبی شرافتمندانه و با شعار مردم، مردم، مردم... به طور آشکار و بی‌محابا از رئیس‌جمهور محترم گرفته تا آقایان خاتمی و روحانی و... به شــدت به صدا و ســیما تاختند که کسی صدا و سیما را نگاه نمی‌کند و نمی‌شنود و...

در این میان آن چیزی که مســلم است هدف این تاختن‌ها به صدا و ســیما، از باب بی‌اثر کردن نقدهایی اســت که چند برنامه شاخص گفت‌وگو محور از جمله «به وقت ایرانیان» شبکه خبر یا «قرارگاه جنگ» شبکه افق و یا «سیاست خارجی» شبکه سه و... به طور علنی و صریح با مواضع کارشناسی خود مطرح می‌کنند. لااقل تا به آنجائی که بنده (نگارنده) این برنامه را قریب به اکثریت روزها دیده‌ام؛ به رغم ادعای منتقدین دولتی و به اصطلاح اصلاح‌طلبان، برنامه «به وقت ایرانیان» همواره سعی کرده تا از کارشناسان طیف‌های مختلف سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و حتی دولتی استفاده کند و در نهایت با جمع آراء متضاد، اظهارنظر داشته باشد.

مجری و کارشناسان این برنامه بارها اعلام کرده‌اند که به هیچ عنوان تابع گرایش‌های سیاسی چپ و راست و یا اصولگرا و اصلاح‌طلب نیستند و تنها موضع آنها مبتنی بر منویات و اصول رهبری و چارچوب تعین شده ارزش‌های انقلاب اسلامی و منافع ملی است.

معاونتی در نهاد ریاست جمهوری

آقای پزشــکیان انسان دلسوزی است و تلاش دارد تصمیماتی شایسته برای موارد مورد نیاز کشور بگیرد؛ اما وابســتگی بدون انکار او به جناح سیاســی خاص و اخذ مشــورت از بعضی افــراد و یا برخی از انتصاب‌ها و به‌کارگیــری بعضی افراد در برخی موقعیت‌های دولتی، به‌طور آشکار خلاف دلسوزی او و رعایت مصالح و منافع کشور را رقم می‌زند.

به خوبی مشــخص اســت که صداوسیما به لحاظ حرفه‌ای و در جهت ایجاد وفاق مورد نظر رئیس‌جمهور، تلاش می‌کند تا کارشناسان طیف‌های سیاسی مختلف و نزدیک به دولت را در برنامه‌های گفت‌وگو محور به‌کار بگیرد اما متاســفانه بارها اثبات شده است که برخی از افراد نزدیــک به دولت و جریان اصلاح‌طلب گویی یک اسلوب رفتاری معین و تعیین شده در جهت دیکتاتوری دارند؛ حتی مثلا در بایکوت کردن صداوسیما هم شکل جدیدی از دیکتاتوری را عرضه می‌کنند. شــامگاه روز سه‌شــنبه ۱۷ شــهریور مطابق معمول برنامه «به وقت ایران» شــبکه خبر بعد از اذان مغرب، به‌طور زنده روی آنتن شــبکه خبر رفت؛ اما علاوه بر مجری کارشناس و دوکارشــناس ثابت، این برنامه مهمان دیگری داشــت که آقای محمدمهدی طباطبائــی «معاون ارتباطات و اطلاع‌رسانی رئیس‌جمهور» بود.

اولین نکته حائز اهمیت، پوشش و سپس شیوه نشستن و همین طور نحوه صحبت او بود که حقیقتا بنا به عنوانی که دارد به شــدت قابل نقد است؛ بر همین اساس گرچه آقای پزشکیان خودشــان دلسوز هستند؛ اما دل هر آدم آگاهی به حال او سوخت که چه کسانی تحت عنوان معاون و مشاور آن هم با این اهمیت جایگاه، دور او را گرفته‌اند.

گرچه مواردی مثل لحــن و دایره واژگان و ترتیب ســخن گفتن و حتی حرکت بدن و به‌طور کلی بیان او قابل نقد شدید است؛ اما به دلیل اهمیت آن چیزهایی که او به تناسب موضوع برنامه می‌گفت و به دلیل نمایان شدن فهم او و دیگر همفکرانشان از موضوع آشکاری مثل جنگ و تبعات و عواقب و فرآیند آن، از آنها می‌گذریم و حتی از همین دیدگاه‌های او با احترام به این موضوع که بــه هرحال، این نوع دیدگاه هم برای خودش طرفداران و مخاطبینــی دارد و از باب وفاق مورد نظر جناب آقای رئیس‌جمهور عبور می‌کنیم.

بلدم، بلدم... هر آنچه من می‌گویم!

نکته مدنظر و قابل توجه که بیشترین نقطه تمرکز نگارنده روی آن است؛ دقیقا دیکتاتوری رفتاری و گفتاری و شنیداری نماینده دولت در برنامه «به وقت ایران» بود که برخلاف انتظاری که از یک مقام مســئول می‌رود به هیچ عنوان حاضر به شنیدن صحبت‌های کارشناسان و مجری نبود و به رغم آنچه آنها را از تجویز در عالم سیاست منــع می‌کرد خود و اطرافیان خود را «عقلا» و دیگران را در محترمانه‌ترین حالت «ناآگاهان» خطاب می‌کرد.

شیوه ورود او به مباحث، دایره واژگانی، ریتم کلام، حتی پایان‌بندی جمله‌ها و صحبت‌های او نشان از دیکته کردن دیدگاه فردی، به سه نفر دیگر حاضر در استودیو برنامه و مخاطبین تلویزیون بود که الا و بلا همه باید هر آنچه من می‌گویم را قبول کنند!

او با فرارهای مدام از پاسخ به سؤال اصلی مجری و کارشناسان، همواره خود را عقل و دانای کل به امور معرفی می‌کرد و با لحنی اســتهزاءگونه سعی داشت کارشناسان جوان برنامه را نزد مخاطب تخریب کند.

محمدمهدی طباطبایی، گرچه حتی بیان شیوا و بلیغی نداشت که عدم تسلطش به واژه‌های تخصصی را هم می‌شد کاملا در میان کلامش احساس کرد؛ اما با رفتار تهاجمی در مقابل نظرات مخالف در برنامه سعی کــرد وجه غالبی از خود به نمایش بگذارد و با اجازه ندادن به دیگران در این برنامه برای صحبت کردن، تلاش مضاعفی به کار گرفت تا خود را محق و مسلط و غالب بر عرصه رسانه و نظریات کارشناسانه نشان دهد.

او حتی با اســتفاده از درشــت کردن چشم و یا بــا انداختن نصف بدن خود روی میــز و یا با تکیه دادن لم‌گونه به پشــتی صندلی، به شدت شکلی از اقتدار و تســلط را در قالب فرم بدن و صورت نمایان می‌ساخت- که گرچه مشــخص بود با مشاوره‌های مختلف و گوناگون به این جمع‌بندی رفتاری در مقابل دوربین و کارشناسان رســیده - اما از سر دلسوزی می‌گوییم که حرکات چشم و صورت و بدن او به رغم استنباط شخصی‌اش که فکر می‌کند از او یک چهره عالم و مقتدر ســاخته، چهره کاریکاتوری و غیرقابل اعتنا نشان داد که صادقانه پیشنهاد می‌کنیم لااقل در سایر مجامع عمومی و رسانه‌ای و به‌ویژه در مواجهه با مجامع بیگانه و بین‌المللی این‌گونه رفتار نکند؛ چرا که در نهایت شیوه رفتاری او انعکاس دهنده دو مطلب برای مخاطب تلویزیون است:

به هر نحو بنا به اهمیت جایگاه افرادی مثل آقای طباطبائی که در مسندهای تاثیرگذاری بر روندهای موجــود عرصه‌های مختلف اجتماعی و سیاســی و اقتصادی و فرهنگی و نظامی و... قرار دارند؛ دیکتاتوری رفتاری، گفتاری، عقلانی و رسانه‌ای این افراد در نهایت شکلی متفاوت با روح انقلاب اسلامی است.

در پایان لازم اســت جهــت تنویر افکار عمومی و دوســتان رســانه‌ای و مخاطبین محترم نکته‌ای تاکتیکی از دیکتاتوری رفتاری این اشخاص در رسانه را هم یادآور شویم؛ عموما این افراد (اگر در تبلیغات تلویزیونی انتخابــات در دوره‌های مختلف نیز دقت شود) تلاش دارند تا گوینده آخر رو به دوربین باشند تا بعد از آنها کسی نتواند روی صحبت و دیدگاهشان نظر مخالفی داشته باشد.

محمدمهدی طباطبائی نیز در کل برنامه تلاش داشت تا قبل از پایان برنامه گوینده آخر برنامه باشد تا فرصتی برای طرح مخالفت و یا انتقاد بر مواضع و دیدگاه‌های او به وجود نیاید.